

■ نامه زیر که توسط یکی از دانشجویان داروسازی تیریز نگاشته شده خواندنی است. نویسنده محترم خواسته‌اند امضاءشان را محفوظ نگهداریم که چنین کردیم:

«... باری بعد از خواندن درد دل مردادماه مجله دستی به پیشانی زدم و گفتم محمد آخرین روزنه‌ات را نیز بستند. حقیقتش را بخواهید من که یک دانشجوی پزشکی هستم تا حال که در سال چهارم مشغول می‌باشم نتوانستم حتی یک کتاب رفرنس مخصوص به خود داشته باشم تمام مطالعات من یا از جزوه دانشجویان سال پیش بوده یا از کتابهای کتابخانه خودمان که جدیدترین چاپ آنها مال هفت هشت سال پیش است یا از کتابهای دوستان.

پدري دارم پير با هفت سر عاٹله و در آمد ماهيانه‌اي پايينتر از ۱۵ هزار تومان، از اين پول اندک ماهی هزار تومانش نصیب بنده می‌شود حساب کنید روزی ۲۰ تومان برای ژتون غذا و

مقدمه: صفحه «دیدگاهها» مخصوص طرح نقطه نظرات خوانندگان ماهنامه است. طرح این دیدگاهها ضرورتاً به معنی تأیید آن مطالب از جانب دست‌اندرکاران رازی نمی‌باشد. مسئولیت هر نوشته به عهده نویسنده آن است. در واقع در این صفحات آزاد هر کس میتواند «هرچه دل تنگش می‌خواهد بگوید» اما صد البته بی اینکه حریمی و حرمتی شکسته نشود. در این شماره به درج ۶ نامه که از سوی همکاران محترم به دفتر ماهنامه واصل شده می‌پردازیم. بعضی از نویسندگان نامه‌ها ضمن ذکر نام و نام خانوادگی و مشخصات کامل خود از ما خواسته‌اند که نوشته‌شان با امضاء محفوظ به چاپ برسد. ذکر این نکته را نیز ضروری می‌دانیم که سعی کرده‌ایم از ذکر مقدمات نامه‌ها اجتناب نموده در تلخیص نامه‌های مفصل نیز بکوشیم.

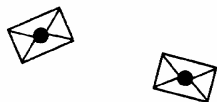
حدود همین مقدار نیز برای کرایه رفت و برگشت روزانه. چه روزهایی در دوران دبیرستان یا دانشگاه که به خاطر بی‌پولی یا حداکثر صرفه‌جویی پیاده این راه را طی کردم و یا چه روزهایی که نتوانستم پول ژتون غذای یک هفته را یکجا پرداخت کنم و کارتم برای یک هفته ضربدر خورد و بقیه روزها بی‌ناهار (به زبان خودمان) ماندم.

هر موقعی که دوست عزیزم رازی زنگ درب را به صدا درمی‌آورد چشمان منتظر مرا بارقه شادی می‌گرفت. رازی را از دست پستی مهربان می‌قاییدم و با غروری خاص ولی بی غل و غش از کنار عموها و پسرعموهایم (که با هم در یک ساختمان زندگی می‌کنیم) می‌گذشتم و در دل خود می‌گفتم بلی پستی در خانه ما را هم می‌زند آن هم هرماه و پاکتی را هم که می‌دهد نامه‌ای معمولی نیست پاکتی بزرگ که داخل آن تحفه‌ای بزرگتر است با رازهایی ارزشمند. رازی برای من سنگ صبور بود از این که حرفهای رازی را پیش هم‌کلاسی‌هایم می‌زدم و آنها را نسبت به اطلاعات خود متعجب می‌کردم احساس بلندپروازی به من دست می‌داد. مجلات رازی را در طاقچه اتاقمان با فاصله زیاد از هم می‌چیدم تا به نظر بیاید که تعداد زیادی کتاب مطالعاتی دارم تمبرهای روی پاکت رازی و همچنین خود پاکتها را جداگانه با حوصله جمع می‌کردم و نگه می‌داشتم آخر از نگهداری آنها احساس غرور می‌نمودم. اکنون به پاس قدردانی از ارسال مجانی مجله در طول یکسال گذشته تمبر آنها را بعنوان هدیه خدمت شما می‌فرستم و بدین

گونه آخرین شماره‌های رازی را با جان و دل می‌پذیرم و می‌خوانم و بدلیل عدم امکان تهیه هزینه رازی احتمالاً از سال آینده (فروردین) از جرگه خانواده صدیق خوانندگان رازی خداحافظی می‌کنم با بغضی نترکیده ولی پر.

راستش را بخواهید توانایی ارسال ۸۰۰ تومان هزینه اشتراک یکساله را ندارم (حداقل در آینده نزدیک) و ضمناً می‌خواهم از این طریق اعتراض خود را از بعضی دست‌اندرکاران این مرز و بوم اعلام نمایم و بگویم چه لزومی دارد که در این مملکت مجله کوچک، ساده، سیاه و سفید و سالی ۱۲ بار رازی با مطالبی کاملاً در خور، مجبور شود برای ادامه حیات خود قیمت ۱۲۰ تومان را روی جلد خود حک کند و دوستانی چون من را مأیوس و غمگین سازد.

امید دارم که در آینده نزدیک هزینه اشتراک رازی را بتوانم تهیه کنم تا دوباره چشم جان بر سطور یار گرامیم رازی بگشایم. به امید آنروز، خدا نگه‌دار همه شما عزیزان باشد.
«امضاء محفوظ»



مطلب زیر نوشته همکار محترم آقای دکتر فریدون ضرغام (متخصص اعصاب و روان) است این نامه مدتها قبل به دست ما رسید ولی تا نوبت چاپ آن برسد وقفه‌ای

ناگزیر پدید آمد علیرغم این، نکات آن هنوز تازه و خواندنی است. البته نامه آقای دکتر ضرغام مفصل‌تر از این بود که ما به خاطر انبوه نامه‌ها و کمبود جا نسبت به تلخیص آن اقدام نمودیم:

۱- بعد از یکماه انتظار و اخذ کارتهای مخصوص، روز موعود با یکروز اختلاف فرا رسید! در کنار یاران و دوستان کهنسال و زحمت‌کش گردهم‌آئی خوبی پیدا نمودیم: همه از شماپزشکان انتظار دارند که مراعات بیماران را بنمائید - دارو کمتر بنویسید و از سایکوتراپی بیشتر و بیشتر استفاده کنید، من می‌بینم ابهامات چندی وجود دارد که اگر بازگو نکنم دچار استرس و Panic Anxiety خواهم شد زیرا: اگر ببینی که نابینا و چاه است، اگر خاموش بنشینی گناه است. هیچکس واقعاً حاضر نیست آنقدر که پزشکان بافرااد جامعه روزانه رسیدگی مینمایند و حداقل روزانه چند بیمار اعم از خودی - بیگانه، آشنا و غریبه را بطور رایگان می‌بیند از خود گذشتگی نشان دهد، فکر نمی‌کنم پزشکی باشد که رایگان روزی چند بیمار را ویزیت نماید، شاید بین این بیماران رایگان که به پزشکان مراجعه می‌نمایند کاسب و قصاب، مکانیک - سبزی فروش و نانوا نیز باشند که به محض این که متوجه شوند که پزشکیم گرانتر می‌دهند که ارزانتر نمی‌دهند و تا ریال آخر را از ما دریافت می‌دارند. چه کسی باید به رفتار مردم با پزشکان رسیدگی نماید و مراعات حال آنان را بنمایند؟

۲- در این سمینار همه‌اش از گرانی دارو و

آمار هزینه‌های زیاد و تهیه دارو و نبودن دارو گفتگو شد و درخواست گردید که: «کمتر دارو بنویسید، و بیشتر از سایکوتراپی استفاده و به بیماران خود امیدواری بدهید مصارف B کمپلکس و B₁₂ را کاهش دهید. زیرا هزینه خریداری آن بسیار کلان است» کسی جرأت نکرد بگوید آیا در این مدت تنها دارو گران شده یا از نان و پنیر گرفته تا میوه و برنج و کرایه تلفن آب و برق؟ یادم نمی‌رود که اولین قراردادی که با سازمان تأمین اجتماعی بستیم ۵۰/ ریال بود که ۴۵ ریال دست ما را میگرفت (اگر نسخه‌ای در صندوق زباله انداخته نمی‌شد بعلت ناخوانا بودن و غیره) ولی همین ۵۰ ریال اجرت روزانه یک عمه بود، برنج ۶ کیلو ۵۰ ریال بود و گوشت و پنیر و همه چیز باآسانی بدست می‌آمد تخم مرغ ۳ عدد یکریال بود. و امروز با ۱۵۰ یا ۲۰۰ تومان حق ویزیت چه کاری میتوانیم بکنیم؟ ۳ بیمار را که ببینیم شاید یک کیلو گوشت بشود خرید.

۳- اگر دارو و تهیه آن برای تأمین اجتماعی گران شده، همه چیز از خوراکی و پوشاک تا مخارج تحصیل سرسام آور شده. آنروزها تأمین اجتماعی در ساختمانهای کرایه‌ای نامناسب مستقر بود ولی امروز ساختمانهای سربفلک کشیده و از هر لحاظ مدرن در سراسر ایران چشم‌های بینندگان را خیره مینماید. این ساختمانهای مجلل از درآمد همین بیمه‌های اجتماعی ساخته شده حتی بیمارستانهای نمونه در سراسر ایران.

چرا تهیه دارو و در اختیار بیماران قرار دادن را این قدر شاق و واقعاً غیرقابل تحمل

روز و شب در خیال خویش یا وظیفه‌ای مقدس دارند یا عشقی بزرگ»
ویکتور هوگو

خدمت دوستان و عزیزان

سلام‌علیکم

صبح روز امتحان جراحی بود. آنروز ساعت ۲ بعدازظهر امتحان جراحی داشتیم. کنار پنجره اطاق دانشجویی‌ام که به پشت شیروانی مدرسه مجاور تکیه دارد، نشسته بودم. پنجره اطاق باز بود و صدای بچه‌های دبستان که روزهای آغازین سال جدید تحصیلی را جشن گرفته بودند در گوشم بود و تا حدی نیز مزاحم افکار نه چندان جمع و جور صبح امتحانی‌ام.

در همین حالات، صدای افتادن یک بسته کاغذی بر روی زمین از پشت درب حیاط منزل که از اطاق قابل دید بود به گوشم رسید و با نگاه از پنجره متوجه بسته پستی شدم.

دیگر بهانه‌گریختن از مطالعه فراهم بود و ... به پشت درب رسیدم، بسته را برداشتم و کلمه «رازی» بر پشت بسته مرا تا حدودی در جریان محتوی مرسوله قرار داد.

تعجبم از این بود که هنوز بیش از یک هفته از ارسال درخواست کتبی‌ام نگذشته بود و این امر در این روزگار کمی غریب می‌نمود. به داخل ساختمان آمدم و با شور تمام و بدون توجه به امتحانی که قرار بود ۳-۴ ساعت آینده بدهم بسته را باز کردم و مطابق معمول نگاهی به فهرست و

آنروز سپری شد اما آنچه حقیر را به نگاشتن این سیاهه آن هم در ساعت ۳ بامداد واداشت حکایتی جدا دارد و آن این که امروز از صبح (در اصل دیروز) تا اواخر شب به تناوب

میدانید؟ برای راحتی مردم بکوشید، بدر آنان برسید داروهای ضروری آنان را در اختیار پزشکان بگذارید و برای درمان واقعاً رایگان آنان اقدام نمائید. نه اینکه مرتب از گرانی و سرگردانی بیماران حرف بزنید و لذت ببرید، از پزشکان شاکی و نگران باشید، اطمینان داشته باشید که اگر از روی صداقت و انصاف با مردم رفتار شود نتایج بهتری به دست خواهد آمد. و سرانجام هزینه‌ای بیمارستانها را بررسی کنید، مردم از کجا بیاورند، بکجا پناه ببرند، از کی بخواهند که بدر آنان برسند.

چه کسی پاسخ گوی دشواریها - مسائل درمانی - پزشکی و پزشکان خواهد بود آیا باید دستی از غیب پیدا شود و باین وضع واقعاً دلخراش و ناراحت کننده سر و سامانی بدهد. خدایا امید به تو

این بود برداشت من پزشک پیر روانپزشک اصفهان: دکتر فریدون ضرغام

والسلام



«زنده آنانند که پیکار می‌کنند، آنها که جان و تنشان از عزمی راسخ آکنده است. آنها که از شیب تند سرنوشتی بلند، بالا می‌روند. آنها که اندیشمند به سوی هدف عالی ره می‌سپارند. و



■ نامه زیر نوشته آقای کامران حاجی‌نبی دانشجوی داروسازی دانشگاه آزاد اسلامی است و واجد نکاتی قابل تعمق:

۱- بسیاری از فارغ‌التحصیلان دانشگاهی ما وقتی به خارج از «حصار دانشگاه» قدم می‌گذارند دچار بحرانها خاص فکری و روحی قابل توجه در رابطه با جایگاه مادی و معنوی خود در جامعه می‌شوند. که شاید سهم زیادی از آنها متعلق به «ذهنیتهای خاصی» است که در دوران دانشجویی در ضمیر ناخودآگاه آنها شکل گرفته‌اند. همیشه تحصیل کرده‌ما از جایگاه شغلی خود ناراضی است و در بیشتر مواقع حرفه خود را لایق «معلومات ذهنی» خود نمی‌داند. و معمولاً نظام آموزشی «خلاقیت کُش» ما هیچ راهی برای آشتی دادن این دو یار نامهربان یعنی «علم و اجتماع» یا «معلومات و واقعیات» نشان نمی‌دهد. (البته دو راه ملموس وجود دارد، تسلیم علم در مقابل واقعیات! و در شکل کمیاب‌ترش، واقعیات در مقابل علم.)

با توجه به این شرایط آیا این وظیفه هر دانشجو و فارغ‌التحصیلی نیست که بعنوان یکی از مهم‌ترین درسهای زندگی خود به این مسئله فکر کند که چگونه می‌تواند معلومات خود را با واقعیات موجود در جامعه خود پیوند دهد؟ چگونه می‌تواند در محدوده زندگی خود، در

اما بمدت طولانی بخشهای زیادی از شماره‌های ۷ و ۸ نشریه را که با هم برایم ارسال شده بود مطالعه کردم بطوریکه مطالعه هر قسمت، مشوقی بود برای ادامه مطالعه. از همان ابتدا که درد دل‌های صادقانه‌تان را که واقعاً «از دل» بود چرا که «بر دل» نشست خواندم بی‌اغراق حسّ مودّتی نسبت به تمامی شما عزیزان در من ایجاد شد و با مطالعه بخشهای دیگر مثل «وقایع اتفاقیه»، «دیدگاهها»، «رازی و خوانندگان» و ... این حس در من تقویت شد و در «زیر پرده غبار» آن «روشن» ضمیر به کمال رسید.

این احساس قرابتی غریب بود، قرابتی با تمام شما عزیزان که ندیدمتان و نه ... اما حاصل کار و تلاش مخلصانه‌تان را آن هم برای اولین بار دیده و خوانده‌ام.

به نظر حقیر نشریه شما (و ما) دارای روحی گرمابخش و منتقل شونده است که یقیناً این خصائص را از متولیان و دست‌اندرکاران تهیه‌اش به عاریه می‌گیرد و به مخاطبین منتقل می‌کند.

نهایتاً با این اوصاف بود که شرط انصاف و رفاقت ندیدم، قلمی ننمودن این سیاهه را برای دست مریزاد گفتن به شما که صادقانه تلاش می‌کنید چرا که به قول آن بزرگ، «بی درد احساس، شاید نتوان هیچ تیرگی را به روشنائی و هیچ بی‌تفاوتی را به جنبش و تلاش مبدل کرد».

همیشه سبز باشید و نیلوفر. انشاءالله.

محمدحسن ابوالحسنی - دانشجوی پزشکی -
دانشگاه علوم پزشکی ایران.

وضعیت ناشایست موجود، تغییر و تحول بوجود آورد؟ چگونه می‌تواند به تخصص و حرفه‌اش ارزش واقعی و عملی ببخشد و این ارزش را در متن جامعه «تثبیت» کند؟ برای اینکه معلومات ما در جامعه به کار بیاید باید در ابتدا نیاز به آنها در بستر جامعه بوجود آمده باشد. فرضاً باید بیماران توجیه شوند و درک کنند که «شفا یافتن» حق طبیعی و مسلم آنانست. در آنصورت است که مصرف یک قرص برایشان همانند مصرف یک «آب نبات» نخواهد بود! و مسلم است اگر ما «بحرالعلوم» هم باشیم وقتی تقاضا و نیاز به اندازه یک «انگشتوانه» است. ناچار در طول زمان معلومات ما نیز «انگشتوانه‌ای» خواهد شد. همچنانکه همه ما شاهد چنین واقعیت تلخی هستیم.

این یک رابطه طبیعی علت و معلولی است. چنین دردی تنها با صبر و حوصله و تلاش و درگیری مداوم با دشواریها، قابل علاج است. ولی مطمئن هستیم که «یأس و رکود فکری و افسردگی» چاره کار نیست. و اصولاً چنین پدیده‌ای برای فرار از مشکلات است که شایسته مقام ارجمند «طالب علم و دانش» نیست.

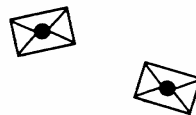
۲- بزرگترین اشتباه تحصیل‌کردگان این مرز و بوم این است که تصور می‌شود اگر درصد ناچیزی از مردم این سرزمین - از جمله اهل علم و مدرک - از امتیازات مناسب برای یک زندگی آبرومند و در حد استاندارد زمانه برخوردار باشند، در حالیکه اکثریت آنطرف مرز از حداقل نیازهای حیاتی خود محروم بمانند، می‌توان خوشبخت و آسوده خاطر بود.

به خداوند سوگند که این بیش از یک «وهم غفلت‌افزا» نیست. تا زمانی که علم و فرهنگ و آسودگی در روح اجتماع ما نفوذ نیابد خوشبختی عده‌ای قلیل یک خیال است که در صورت تحقق آن، یک تبعیض آشکار اجتماعی، یک تخدیر واضح اندیشه و وجدان انسانی و یک عقب‌ماندگی و اختلاف طبقاتی روز افزون برای جامعه بیش نیست.

حد معقول زندگی را «وضعیت اجتماعی و اقتصادی» جامعه تعیین می‌کند. نه برداشت و میل شخصی ما! - هرچند این امیال و خواستها به حق باشند - اگر حرکت جامعه، آبرومند باشد، مطمئناً افراد آن می‌توانند با تلاش به زندگی آبرومندانه دست یابند. ولی یک نگاه منصفانه به متن جامعه کنید ببینید چند درصد مردم دارای حد معقول زندگی هستند؟ آیا نباید این حق را برای همه انسانها قائل شد که «هرکسی در حد توان مادی و معنوی خود، حق دارد آبرومند زندگی کند؟» پاسخ این سوال حکایت دشواری زندگی زمانه ماست.

۳- «امیدواری شرط موفقیت در همه کارهاست. و لازمه هر اقدامی در جهت رفع مشکلات، تطهیر روان و روح از تردید و یأس و بدبینی و حرص و طمع و آز و ... است. توکل بر خداوند و بکارگیری نیروی اراده همیشه موجب تفوق انسان بر پدیده‌های شوم و ناخواسته زندگی بوده است. کلام آخر را از زبان کسی نقل می‌کنم که شاید بیشترین لحظه‌های عمرش را در دخمه‌ها و زندانهای سرد و تاریک استعمار بریتانیا در حبس و شکنجه گذرانده است:

«آینده تاریک نامشخص است اما ما می‌توانیم قسمتی از راه را که بسوی آینده می‌رود ببینیم و می‌توانیم با قدمهای استوار در آن پیش برویم باید همواره بیاد بیاوریم که هیچ اتفاقی نتوانسته است بر مغز و اندیشه انسان چیره شود بلکه اندیشه انسان بوده است که از تمام مخاطرات سالم بیرون جسته و پیروز شده است. همچنین باید بیاد آوریم که زندگی با تمام ناگواریها و زشتیها، شامادنیها و زیباییهایی هم دارد. ما اگر بلد باشیم می‌توانیم همیشه در جنگل‌های جادو شده زندگی گردش کنیم. جواهر لعل نهرو»



■ نامه سرکشاده:

بنام خدا

جناب آقای دکتر نیک‌نژاد

قائم مقام محترم وزیر بهداشت و درمان و

آموزش پزشکی

سلام علیکم. با نهایت درجه احترام و آرزوی توفیق بیش از پیش، اجازه می‌خواهد بعنوان یک همکار داروساز و دوستدار ارادتمند، استدعا کنم در فرصتی مناسب چند دقیقه‌ای وقت گرانبهایتان را به همدار نامه یک دوست مخلص اختصاص دهید.

مسئلاً به خاطر می‌آورید، سالها قبل که این توفیق نصیب داروسازان گردید تا یکی از

همکاران عزیزشان بر کرسی معاونت وزارت بهداشتی جلوس نماید در آن برهه از زمان که یکی از دستاوردهای بزرگ انقلاب یعنی طرح ژنریک تازه تولد یافته و در راه رشد و تکامل نیاز به پشتوانه‌ای محکم و مراقبتی دلسوزانه داشت اینجانب نامه‌ای حاکی از امید و آرزوهای داروسازان در جهت مصالح مردم به حضور شما یعنی همکار صدیقی که سکن داروسازی کشور را به دست گرفته بود تقدیم کردم.

در آنزمان طرح ژنریک هنوز مراحل مقدماتی خود را طی میکرد و قوام لازم را نیافته بود. اگر چه در اجراء این طرح جوامع داروسازی و بسیاری از داروسازان متعهد سهمیم بودند ولی نقش جنابعالی در مقام معاونت وزارتخانه و اهمیتی که بکار بردید تا آنرا چون کودکی نوپا قدم به قدم جلو برده و به مرحله استقامت و کمال برسانید همچنان برجسته و مشهود است و الحق انتظار می‌رود به این طرح که با صرف بخشی از عمر و جوانی شما مقارن است و ریشه در اعتقادات عمیقان به انقلاب و دستاوردهای آن دارد دل‌بستگی شدید داشته باشید. همگی شاهد و ناظر بودیم که در راه پیمودن این مسیر پرسنگلاخ چه موانع و مشکلات بزرگی وجود داشت. کمپانیهای وابسته و قدرتمند خارجی از سالها قبل با تبلیغات مستمر زمینه‌های مناسبی فراهم کرده و با تأثیری که در اذهان باقی گذاشته بودند، فرهنگ عامه و حتی طیف وسیعی از پزشکان را بر این باور یا عادت تحت نفوذ قرار داده بودند که هنوز هم بعد از گذشت سالها، نام

ژنریک داروها در نسخه تمام پزشکان تعمیم نیافته است.

بالاخره در این مصاف حق طبعاً با استعانت حق تعالی پیروز گردیده و موفق شدیم در پناه طرح ژنریک درصد بسیار بالایی از داروهای مورد نیازمان را از کارخانجات داخلی به دست آوریم. در جریان جنگ تحمیلی نیز که کمبود دارو می‌توانست با تعدد اسپسیالیته‌های گوناگون و اشراف کمپانیهای چند ملیتی بر ساخت و عرضه آنها مشکلات مضاعفی پدید آورد طرح ژنریک عامل بسیار مؤثری در تقلیل این معضلات شد.

لیکن با همه این موفقیتها از این نکته نباید غافل بود که کمپانیها و زیاندیدگان طرح ژنریک همواره مترصد فرصتی بودند که در موقعیتی مساعد سربلند کرده و اوضاع را به حال اول برگردانند، اینان که راهی برای هجوم ناگهانی نمی‌یافتند برآن شدند تا موزیان و خزنده پیش روند و به تدریج طرح ژنریک را بمرحله شکست برسانند. و در راه وصول به این هدف زمینه‌ای فراهم کردند که راه حل مشکلات را ورود داروهای اسپسیالیته از طریق فوریتهای دارویی هلال احمر ضمن میان برزیدن به تمام موازین و مقررات موضوعه تصور کنیم البته این داروها چون در سطح وسیعی نبودند و تا حدودی تحت کنترل قرار داشتند، لطماتشان به طرح ژنریک محسوس نبود. متعاقب آن پس از این غفلت که آنرا یک پدیده قابل قبول پنداشتیم مرحله دوم برنامه آغاز شد و با عناوینی بظاهر موجه از قبیل رفع فوری نیاز داروئی مردم، زمینه‌ساز جوی شدند که مراکزی به عنوان تهیه داروهای

تک نسخه‌ای بمنظور ورود آزادانه داروهای اسپسیالیته با ارز آزاد بدون ذکر محدودیتی بوجود آید و یحتمل اگر در حال حاضر اجازه ورود داروهای ساخت داخل به آنان داده نشده باشد، کمبود مقطعی این داروها بعلت مشکلات تولید، بهانه فریبنده‌ای است که بعداً حیطه عمل خود را در تمام جوانب گسترش دهند.

بدیهی است با توسعه این مراکز آن چه قربانی می‌شود طرح ژنریک است و بس و پس از آن نیز کارخانجات داروئی داخلی که روزی افتخارآفرین بودند در چنگال تنگناهای گوناگون سرتسلیم فرود خواهند آورد. آنزمان است که دیگر نه از تاک نشانی باقی میماند و نه از دستاوردهای تاک نشان.

جناب آقای دکتر نیک‌نژاد سرور بزرگوار و همکار گرانقدر! اکنون که جنابعالی در منصب جلیله قائم مقامی وزارت بهداشت و درمان و آموزش پزشکی قرار گرفته‌اید، جنابعالی تنها مقام والائی هستید که شناخت کافی از معضلات دارو دارید. داروسازان بحق امید و انتظار دارند قدمهای مؤثری در راه اعتلاء داروسازی مملکت و حفظ آن از کزند حوادث بردارید و هرچه در توان دارید برای مراقبت از دست‌آورد بزرگ انقلاب (طرح ژنریک) انجام دهید. در این مبارزه حق طلبانه دل قوی دارید که به گفته عارف بزرگ خواجه حافظ شیرازی: هرآنکه جانب اهل وفا نگهدارد خدش در همه حال از بلا نگهدارد

با تجدید احترام
دکتر محمدرضا یاقوتی